



بازگویی و گزارش

پاره‌هایی پندآمیز از نثر کهن پارسی (۷)



علی باقریان

غزنویان، اگرچه تا اواخر سده ششم بر بخش‌هایی از ایران بزرگ فرمان می‌راندند، پس از مرگ دودود (پسر مسعود، پسر محمود) در سال ۴۴۰، دیگر دیوان و دستگاه بزرگ شکوهمند پررونقی نداشتند که باشگاه و پرورشگاه اهل فرهنگ و هنر باشد، بااین‌همه، فرمانروایانی همچون عبدالرشید و ابراهیم و بهرام‌شاه از این گروه‌نظر دریغ نمی‌داشتند. عبدالرشید—که از میان فرزندان محمود آخرین کسی بودکه به فرمانروایی رسید و «عزّ الدّولة و زین المله» (به‌معنی «مایه ارجمندی سلطنت و آراستگی شریعت») لقب داشت—تنها سه سال، از ۴۴۱ تا ۴۴۴، بر سر کار بود. اما، طی همین مدت، دست‌کم، دو حادثه فرهنگی مهم رخ داد، یکی رسیدن ابوالفضل بیهقی به ریاست «دیوان رسالت» (و، بعد چندی، دستگیری او) و دیگری تألیف «زین الأخبار»، کتاب اخیر—که شاید با توجه به لقب فرمانروای وقت چنین نام گرفته‌است—اثر ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی است که از او چیزی نمی‌دانیم، جز همین که از «گردیز» در نزدیکی غزنین افغانستان کنونی (پایتخت غزنویان) بوده است. گردیزی که به‌قول خودش «فرازآورنده» و «جمع‌کننده» کتاب «زین الأخبار» است این اثر را با نظر به متونی از پیشینیان خود، «بن جمله تألیفات ابوریحان بیرونی، پدیدآورده و با زبانی ساده (ساده‌تر از زبان بیهقی) یک دوره تاریخ عمومی ارائه کرده‌است که هم‌زمان دایرةالمعارفی مردم‌شناختی نیز هست، عنوان بخش‌های «تاریخ گردیزی» گواه این امر است: «طبقه اول: [پیشدادیان]، «طبقه دوم: کیانیان»…، «باب ششم: اندر جدول تواریخ خلفا و ملوک اسلام»، «باب هفتم: اندر اخبار خلفا و ملوک اسلام» (وزیربخش «اندر اخبار امرای خراسان»)، «باب هشتم: اندر استخراج تاریخ‌ها از یکدیگر»، «باب نهم: اندر اسباب عیدها، «باب دهم: اندر عیدهای جهودان»، «باب یازدهم: اندر اسباب عیدهای جهودان»… «باب هفدهم: اندر معارف و انساب»، «باب نوزدهم: اندر معارف هندوان»، می‌بینیم که او هرچه جلوتر رفته است بحث خود را محدودتر و تخصصی‌تر کرده است، چنان‌که از «ملوک اسلام» به «امرای خراسان» رسیده است. گردیزی، در ادامه، بنابه این فرض که ایران در مرکز عالم واقع است، سرزمین‌های مشرق و مغرب و شمال و جنوب آن و همچنین مردمان این سرزمین‌ها، یعنی هندوان و رومیان و ترکان و زنگیان، را و تنوع تاریخی و جغرافیایی و فرهنگی ایشان را شناسانده است. که، [ایزد] مردمان را متفاوت آفرید»، اینک، بخش‌هایی از باب نهم و «باب چهاردهم: اندر شرح جشن‌ها و عیده‌های مغان»:



«عیدهایی که مَعهود هر اُمّتی است خبری است… و رسمی است، نه بُرّهانی، و چون حادثه‌ای بیفتادی از غم و شادی یا قهر یا فتح، آن را رسمی نهانندی هر اُمّتی، و چون هر سالی بدان روز برسد، شادی کنند و با تَعَبُدِ پادشاه و روزه دارند، و یا، چنان‌که اندر کُتُبِ مُتَّفَکّمان یافته‌ام—که روایت کرده‌اند از ثَقَاتِ هر اُمّت—که ممکن است که آن خَیَرِ حقیقت باشد، و اهل هر اُمّتی بر آن حکایت و روایت مُتَّفِقِ اند و آن حال را معتقدند. پس آن عیدها را اینجا بیاوردم. … و هر مُغان را جشن‌های فراوان بوده است، اندر روزگار قدیم، [اول فروردین «نوروز مُلوک»: [این روز را «نوروز» گویند، زیرا که سر سال باشد… و رسم مُغان اندر روزگار پادشاهی ایشان چنان بودی که خَراج‌ها اندر این روز افتتاح کردند، و غُجَمان چنین گویند: اندر این روز، جمشید بر گوساله نشست و سوسی جنوب رفت، به‌خرب دیوان و همه را مَقهور کرد. [نَشَمِ فروردین: «نوروز بزرگ که خاضه خوانندش»: [این روز را «نوروز بزرگ» گویند و چنین گویند: جمشید از خرب سیاهان و دیوان اندر این روز بازآمد، با طُغر و فیروزی، و غنیمت فراوان آورده. پس، آن روز که جواهر غنیمت آورده بود، بر تَخَتِ خویش انبار کرد تا هر کس ببیند، و اُفتاب از رُوزن اندر افتاد و بر آن جواهر و ز افتاد و همه خانه از عکس آن روشن گشت؛ بدین سبب، او را «شید» لقب کردند. (و «شید» به‌پارسی «روشنایی» بُود، و اُفتاب را بدین سبب «خورشید» گویند که «خور» قرص اُفتاب باشد و «شید» روشن.) و اندر این روزها جای‌ها را بُ زنده‌که این روز نام‌فرشته‌ای است که بر آب شوکُل است، به‌قول ایشان»



جشن‌هایی که گر وهانی از مردم بر سر آن‌ها هم پیمان‌اند بر گفته‌ها و شنیده‌ها استوارند… و آیینی و فرمایشی هستند، نه بر پایه خرد یا برآمده از آن، و زمانی که، خدای، از اندوه و شادی گرفته تا شکست و پیروزی، روی می‌نمود. گروهبانی از مردم آن را آیین می‌ساختمند، و، [اکنون] هر سال، زمانی که آن روز برسد، شادی می‌کنند یا، بنذگانه، نیایش می‌نمایند، و روزه می‌گیرند، یا اینکه چنان‌که در نوشته‌های پیشینیان دیده‌ام — که از راستان هر گروهی از مردم آورده‌اند و باز گفته‌اند — تواند بود که آن گفته‌ها و شنیده‌ها راست باشند، و پیروان هر گروهی درباره آنچه گفته‌اند و نوشته‌اند هم‌رای‌اند و بدان باور دارند. برای همین، [گزارش] آن جشن‌ها را اینجا آوردم. … مغان [= ایرانیان باستان، زردشتیان]، در روزگار پیشین، جشن‌های بسیاری داشته‌اند. [در نخست فروردین، «نوروز پادشاهان»:] به این روز «نوروز» می‌گویند، از آن‌روی که آغاز سال است… آیین مغان در زمان چیرگی و فرمانروایی‌شان چنان بوده‌است که [سر] خراج‌ها [= مالیات‌ها] را در این روز می‌گشودند. ایرانیان چنین می‌گویند که در این روز جمشید سوار گوساله شد و برای جنگ با دیوان و سیاهان و همان مرد زنگبار آفریقا) [= شاید پیش‌از یابیان باشند سرزمین ایران] به‌سوی جنوب رفت، با آن‌ها نبرد کرد و همه را شکست داد. [روز ششم فروردین، «نوروز بزرگ» که به آن «خاضه» می‌گویند:] به این روز «نوروز بزرگ» می‌گویند و چنین می‌گویند که جمشید در این روز از نبرد با سیاهان و دیوان بازگشت، چیره و پیروز، با غنیمت بسیار، سپس، آن روز که گورها به غنیمت آورده بود، [آن‌ها را] بر تخت خود نهاد تا همه ببینند، و [همان زمان] اُفتاب از شکاف تابید و بر آن گورها و زرافتاد و همه سرا را بازتاب آن روشن شد، از این‌روی، او را برنام «شید» دادند. (و به‌پارسی «شید» برابر با «روشنایی» است، و از این‌روی به اُفتاب «خورشید» می‌گویند که «خور» درده اُفتاب است و «شید» روشن.) در این روزها، همه جا را آب می‌زنند، زیرا، به‌گفته ایشان، این روز [= فروردین] نام فرشته‌ای است که نگهبان آب است.



«زین‌الأخبار» (۴۴۲-۴۴۳). به تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب. ۱۳۶۳. صص. ۴۴۷-۵۱۴.

به بهانه بزرگداشت شاعر سخنور خراسان، عطار نیشابوری

ما سر از کفن بیرون کرده سخن می‌گوییم



را زاید احساس نمی‌کند و انتخاب «تک بیت» از آن بسیار دشوار است. باید غزل انتخاب کرد نه تک‌بیت. در صورتی که از اغلب شاعران بزرگ غزل سرا، می‌توان به تک‌بیت‌هایی قناعت کرد. «

● *اسیر معانی سست؟*

در میان انبوه اشعاری که به زبان و قلم او جاری شده است، می‌توان سروده‌هایی را پیدا کرد که نه تنها هیچ تناسب ظاهری با آن بخش عمده و انبوه ندارد، بلکه از آن‌ها با عنوان کوشش‌های مبتذل فکری و زبانی یاد می‌شود. شفیع‌ی کدکنی معتقد است: «با نهایت صداقت باید اعتراف کرد که این گونه‌ها بزرگ، در تمام آثارش گاه چنان گرفتار کوشش‌های مبتذل فکری و زبانی می‌شود که انسان در شگفت می‌شود که گوینده آن شعرهای والا، آیا همین کسی است که این گونه اسیر معانی سست و ویرداشت‌های نادرست از حقیقت شعر شده است؟» اتفاقی که البته مختص این شاعر نیست و در آثار بسیاری دیگر از بزرگان نامیز نمود دارد و به نظر پاسخ

به چرایی آن نیز چندان دشوار نیست: «اگر ما بخواهیم معیارهای حاکم بر ذوق و سلیقهٔ انسان معاصر را بر شعر عطار حاکم کنیم، بی‌گمان قسمت عمده‌ای از شعرهای او، برای ما، بی‌ارج و سست و ناتندرست است. اما اگر بدانیم که در قرون و اعصار گذشته، معیارهای دیگری نیز بر ذوق‌ها حاکم بوده و شاعران نمی‌توانسته‌اند به کلی رشتهٔ آن علایق را در سنت شعری خود قطع کنند، آنگاه خواهیم دید که این ضعف‌ها امر طبیعی است. «

● *کتابی دلیل و راه‌ما چون منطق الطیر*

حالا هر قدر هم که محققان تخصص کنند در آثار او، این شاعر قصه‌گو خود بهتر از هر کس دیگر واقف بوده که ملکش از کجا تا کجای سرزمین شعر و شاعری را در برمی‌گرفته چنان‌که سروده‌است: «مصیبت‌نامه کدنده نهانست/ الهی‌نامه کاسرار عیانست/ مصیبت‌نامه زاد رهروانست/ جهان معرفت اسرارنامه است/ بهشت اهل دل مختارنامه است/ مقامات طیور ما چنانست/ که مرغ عشق را معراج جانست.» در این میان اما، داستان سی مرغ کوکاف شاید شهرت‌بخش‌تر باشد. داستان تشبیه جان آدمی به مرغ و کالبد او به قفس و اشتیاق و آرزوی فرار او از این تنگنا، هر چند بزرگانی چون بوعلی و غزالی نیز بوده‌اند که با «رساله الطیر» خود چنین مفهومی را بیان کرده‌اند، با این حال به نظر، «باید انصاف داد که آن‌ها این معانی بلند را مانند عطار پس از سنجش با محک تجریت لباسی بانداد آن طور که عطار تعبیه کرده است نپوشانده‌اند و پرده از رخسار غوامض و مشکلات برنگرفته‌اند و فقط به اشارتی و کفایتی بسنده نموده و گذشته‌اند تا آنجا که آثارشان به لغز و ممعا بیشتر شباهت پیدا کرده است تا کتابی دلیل و راه‌ما چون منطق الطیر.»

● *تذکرهٔ الاولیاء*، ذکر شیخ ابوالحسن خرقانی

برای گردآوری این مطلب از منابع زیر استفاده شده است: زندگی‌نامه شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، تألیف سعید نفیسی

صدای بال سیمرغ، درباره زندگی و اندیشه عطار، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب

مثلت شعر عرفانی: سنایی عطار و مولانا، محمدرضا شفیع‌ی کدکنی

زبور پارسی، نگاهی به زندگی و غزل‌های عطار، محمدرضا شفیع‌ی کدکنی

منطق الطیر (مقامات طيور)، شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، به اهتمام دکتر سید صادق گوهرین

مناقب العارفين نیز چنین آورده‌است که مولانا «سخنان فریدالدین رحمه... علیه مطالعه می‌فرمود.»

● *می‌توان بغزل‌های عاشقانه و عارفانه او تمیز قائل شد؟* اما چه چیزی در غزل‌های عطار نهفته است که در گذر سال‌ها راه خود را پیدا کرده و ماندگار شده است؟ عبدالحسین زرین‌کوب درباره ویژگی‌های اشعار او می‌گوید: «غزلیات عطار، خواه عاشقانه، خواه عارفانه و خواه قلندرانه، از عشقی واقعی که تجربه قلب یا تجربه روح است حاکی است. حتی غزل‌هایی که در آن‌ها عشق به تجربه عرفانی قابل تأویل هم نیست، عشق را یک واقعیت محسوس، نه یک خیال هذیان‌آمیز تنها شاعرانه، نشان می‌دهد. در تعدادی از آن‌ها هم تصویر یا تقریری دوگانه و آمیخته به ایهام به نظر می‌رسد که عشق عادی را به چیزی ماورای جسم، به امری روحانی و احساسی تبدیل می‌کند.»

● *نکته‌ای که شفیع‌ی کدکنی با زبانی دیگر به آن اشاره می‌کند: «ما «صورت» را به معنی عام کلمه، در اینجا به کار می‌بریم که شامل «زبان» و «تصویر» و «رمز» و «موسیقی» و «قالب عمومی» شعر است و «معنی» را برابر «محتوی» یا «پیام». به همین دلیل تناسب صورت و معنی است که در غزل عطار خواننده هیچ عنصری*

● *مهم‌ترین ویژگی عطار در این است که تمام آثار او در راستای تصوف است و در مجموعه مسلم آثار او حتی یک بیت که نتواند رنگ‌عرفان به خود بگیرد نمی‌توان یافت. «*
● *مولانا، ما از بی‌سنایی و عطار آمدیم*
با این حال، ادیبان ما معتقدند نیم‌قرنی بعد از عطار با اندکی بیشتر، مثنویات او در مقابل ظهور و بروز مثنوی جلال‌الدین بلخی، فروغ و جاذبه خود را از دست داد، اما آنچه در این میان مسلم است و اهل ادب به آن اذعان دارند این است که مولانا اندیشه‌های عطار را جلوه درخشان‌تری بخشیده‌است...» قرون بعد در تسخیر مثنوی مولانا باقی ماند که درد و شور عطار را با لحنی قوی‌تر و با بیانی خوش‌منطق‌تر تحریر کرد. در واقع با نظم کردن یک مثنوی جدید در شش دفتر کلان، تقریباً تمام احساس و آرمان شاعر نیشابور را در طی افکار و احساسات جدید پرچا به‌ه خوش به بیان آورد. و آنچه را در اندیشه و تعلیم عطار متضمن ضعف یا فاقد قدرت یافت با قوت و انسجام بیشتر تقریر کرد. «

چنان‌که خود جلال‌الدین محمد بلخی می‌گوید: «عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما را بی سنایی و عطار آدمیم» شمس‌الدین احمد افلاکی در تذکره‌اش با نام

علیرضا حدیری
یادداشت
زبان فارسی دست‌کم تاریخ هزارسالهٔ مکتوب دارد. در این هزاره، نویسندگان و شاعران فارسی زبان آثاری را به یادگار گذاشته‌اند که هرکدام گنجینه‌ای از تاریخ ادبیات و زبان فارسی محسوب می‌شود. این آثار به لحاظ ظرفیت زبانی و واژگانی برای همیشه زبان فارسی سرمایه‌ارزشمندی هستند که بسیاری از آن‌ها امکان بازآفرینی و به‌روز شدن دارند و می‌توانند در زبان جاری و معیار امروز هم به کار آیند. پیش از این به مناسبت‌هایی به نواژه‌هایی اشاره شد که امثال بوعلی سینا و خواجه نصیر و ابوریحان بیرونی به سرمایه‌زبانی فارسی افزودند. گاهی شاعر و نویسنده با ذهن خلاق خود و با دایرهٔ امکانات لغوی خوش، دست‌به‌ساخت واژه‌هایی‌نومی‌زند یا ساختار واژه‌ای را تغییر می‌دهد یا با پیوند واژه‌ها در کنار هم ترکیباتی جدید می‌سازد. عطار نیشابوری نیز از این دایره‌بیرون نیست و به سهم خود ترکیبات و واژه‌هایی را در آثارش یا بازتاب داده است یا بر ساختهٔ خود اوست که درخور توجه است.

(گفتن این نکته هم خالی از لطف نیست که فرهنگستان زبان و ادب فارسی نیز برای جایگزین‌های فارسی گاه از همین سرمایهٔ تمام نشدنی بهره می‌گیرد.) این واژه‌سازی‌ها گاه به تناسب نگاه شاعر و نویسنده متفاوت است، چنان‌که در عطار بیشتر نگرش صوفیانه و عرفانی دارد که پس از او هم در شعر شاعرانی دیگر مانند مولانا و جامی و شبستری هم دیده شده‌است. بارها نوشت‌ام که یکی از ظرفیت‌های زبانی زبان فارسی «وند» هاست که به قدرت ترکیب‌سازی

شبه‌باشا شینا فردوسی
یادداشت
عبارت‌اند از «هنر» و «زادگی» و «گوهر» و «خرد» و پس از این هاست که ویژگی‌های دیگری نیز برای فرمانروای آرمانی برشمرده می‌شود. در این بیت‌ها که برگرفته‌از «داستان عرض کردن کیهخسرو» در آغاز «پادشاهی کیهخسرو» است، این چهار ویژگی به عنوان ویژگی‌های برتر انسانی آورده و سپس تأکید می‌شود که کیهخسرو به طور کامل دارای این ویژگی‌ها بود. فردوسی می‌گوید:

«هنر» و «زاده» و «گوهر» سه ویژگی وابسته به یکدیگرند، تا کسی «گوهر» نداشته باشد «هنر» نیز نخواهد داشت و ممکن است کسی «زاده» اما هنر با نژاد است و با گوهر است/سه چیز است و هر سه به بند اندر است/هنر کی بود تا نباشد گهر؟ / نژاده بسی دیده‌ای بی هنر /گهر آنکه از فریزدان بود /نیاز به بد دست و بد نشنود /نژاد آنکه باشد ز تخم پدر اسزد /کاید آن تخم پاکی به بر /هنر گر بیاموزی /از هر کسی /یکوشی و پیچی ز رنجش بسی /از این هر سه گوهر بود مایه‌دار /که بر یابد از خلعت کردگار /چو هر سه بیایی خرد یابد /شناسده‌ی نیک و بد /باید /جهانجوی از این چار بُد بی نیاز /همش بخت سازنده بود از فراز

در شاهنامه فردوسی، کسی که به مقام پادشاهی می‌رسد، باید چهار ویژگی اولیه داشته باشد که

این چهار ویژگی از منظر اخلاقی اگرچه خصایل متعالی برای هر انسانی به‌شمار می‌آیند، اما چون شاه‌آرمانی در حماسه‌ملی ایران انسانی برتر و برگزیده است، به‌طور ویژه باید واجدان‌ها باشد. در زبان فلسفه سیاسی، «هنر» رامی‌توان معادل «فضیلت» و «خرد» را نزدیک به مفهوم «حکمت» در نظر گرفت. «فضیلت» و «حکمت» دو ویژگی مهم و اصلی حاکم در آرای فلسفی است. افزون بر این دو، «برگزیدگی از جانب خداوند» که در قالب واژه «گوهر» و «فره‌ایزدی» نمود می‌یابد به‌علاوه «حلال‌زادگی» و داشتن تبار پاکیزه و بزرگ نیز در کنار هم به‌عنوان چهار ویژگی فردی و اخلاقی لازم‌رای رسیدن انسان به مقام فرمانروایی است.

بی‌هنر باشد؛ «گوهر» محصول فره‌ایزدی است که موجب می‌شود انسان بدکاری نکند و سخن بد نیز نشنود؛ «نژاد» به‌معنای داشتن تبار پاکیزه و حلال‌زادگی است؛ «هنر» به‌معنای آموزه‌هایی است که با کوشش از هر کسی می‌توان آموخت؛ در میان این سه ویژگی، «گوهر» ارزشمندتر است زیرا داده خداوند است، وقتی این سه ویژگی در دست است، باید «خرد» نیز وجود داشته باشد که انسان به‌وسیله آن بتواند نیک و بد را از هم تشخیص دهد، فرمانروای جهانجوی همه این چهار ویژگی را داشت و سرزنشتش نیز از ابتدا برای او خوشبختی را رقم زده بود.

هنر با نژاد است و با گوهر است/سه چیز است و هر سه به بند اندر است/هنر کی بود تا نباشد گهر؟ / نژاده بسی دیده‌ای بی هنر /گهر آنکه از فریزدان بود /نیاز به بد بد دست و بد نشنود /نژاد آنکه باشد ز تخم پدر اسزد /کاید آن تخم پاکی به بر /هنر گر بیاموزی /از هر کسی /یکوشی و پیچی ز رنجش بسی /از این هر سه گوهر بود مایه‌دار /که بر یابد از خلعت کردگار /چو هر سه بیایی خرد یابد /شناسده‌ی نیک و بد /باید /جهانجوی از این چار بُد بی نیاز /همش بخت سازنده بود از فراز

در شاهنامه فردوسی، کسی که به مقام پادشاهی می‌رسد، باید چهار ویژگی اولیه داشته باشد که

